

## اگر

شازده کوچولو  
فارسی حرف می زد

گزارش دوازدهمین نشست نقد آثار غیرتخیلی کودک و نوجوان

تعدیل می‌کند و می‌گوید: «روباه آهی کشید و گفت حیف که هیچ چیز بی عیب نیست.» آقای نجفی: «روباه آهی کشید و گفت هیچ چیز کامل نیست.» آقای رحماندوست می‌گوید: «روباه آهی کشید و گفت حیف که هیچ چیز بی‌عیب و نقصی پیدا نمی‌شود.» به نظر من، کار آقای قاضی آن روح را توانسته منتقل کند و حس می‌کنم که کار آقای نجفی دقیق‌تر باشد.

**شهرام اقبال زاده:** تشکر می‌کنم من این‌ها را به صورت مکتوب نوشته بودم که در بولتن داخلی شورا، حدود ۱۰ ماه پیش چاپ شده است. در تأیید گفته‌های آقای بکایی، باید عرض کنم که در مقدمه نوشته شده در بولتن توسط این‌جانب، به استاد بودن تمام این عزیزان اشاره نموده‌ام، ولی ارسطو می‌فرماید: من افلاطون را دوست دارم، اما حقیقت را بیشتر.

هم‌چنین، با اشاره به یاد و خاطره اساتید بزرگی چون شاملو و آقای قاضی، ذکر این نکته لازم است که به هرحال، هر نقدی خودش هم قابل نقدی است. در ترجمه، جدا از این مشکلات واژگانی یا جمله‌ای که توسط دوستان اشاره شده است، مهم‌ترین مسئله سبک و زبان است در کلیت آن و باید دید آیا این دوستان و اساتید، در مجموع به سبک و زبان آگروپری نزدیک شده‌اند یا نه. من برای شروع این کار، از دوستان و اساتید زیادی این مسئله را جویا شده‌ام. درست که زبان متن اصلی فرانسوی است، اما متن ترجمه انگلیسی شازده

کاری که من کردم، مقایسه چند عبارت مشترک در این کتاب‌هاست. همالسان پژوهشی: تقریباً چند روز پیش بود که کتاب آقای رحماندوست و نجفی را مقایسه کردم و آن‌ها را با متن فرانسه مطابقت دادم. آقای رحماندوست که از انگلیسی ترجمه کرده بودند، ترجمه‌شان روان و نزدیک به متن اصلی به زبان فرانسه بود، ولی ترجمه آقای نجفی این طور نبود. من منتظر هستم تا از خود ایشان بپرسم. ایشان در صفحه ۷ کتاب گفته‌اند «در کتاب نوشته بود»، اما در متن فرانسوی کتاب «نوشته شده بود» آمده است. هم‌چنین در ص ۸ می‌گویند «طرح من تصویر کلاه نبود، تصویر مار بوا بود که داشت فیل هضم می‌کرد». درحالی که متن فرانسه آن «داشت فیلی را هضم می‌کرد» است. و در ص ۹ پاراگراف سوم: «از این راه بود که بارها در زندگی با خیلی آدم‌های جدی برخورد کردم. من پیش خیلی آدم‌های بزرگ و زیاد بوده‌ام، آن‌ها را از نزدیک دیده‌ام و برخورد کردم.» باید «برخورد کرده‌ام» باشد و در جای دیگر می‌گوید «حتماً پیر شده‌ام»، ولی در متن فرانسه آن می‌گوید «باید پیر شده باشم».

**سایوسا مهواز:** من جمله خیلی معروفی را که در ترجمه آقای نجفی، حق آن ادا شده، می‌خوانم در ترجمه آقای شاملو می‌گوید: «روباه آه کشان گفت همیشه خدا یک پای بساط لنگ است.» رستگار می‌گوید: «روباه آهی می‌کشد و می‌گوید چه بد همیشه یک جای کار لنگ است.» آقای قاضی

**حسین بکایی:** همان طور که می‌دانید، ما دوجلسه قبلی را به بررسی «کتاب‌های بخوانیم و بنویسیم» اول دبستان اختصاص دادیم، ولی جلسه امروز را برای بررسی ترجمه‌ها در نظر گرفتیم و برای این کار، کتاب شازده کوچولو را انتخاب کردیم. از این کتاب، ۱۱ ترجمه در ایران موجود است. برنامه امروز ما بررسی تطبیقی ترجمه‌های شازده کوچولوست و ما با شما و در حضور جناب آقای دکتر ابوالحسن نجفی ۴ ترجمه از این کتاب را بررسی خواهیم کرد. جناب آقای نجفی اصرار داشتند که دوستان مترجم را بیشتر دعوت کنیم. فرمودند حرف‌های زیادی برای گفتن دارند و ما هم این کار را کردیم و دوستانی که این جا هستند یا دستی در ترجمه دارند یا به این کار علاقه‌مندند.

**جعفر ربانی:** ورود من به شازده کوچولو، به این دلیل بود که در کتاب‌های فارسی راهنمایی، کتاب‌های الگویی برای خواندن معرفی شده. اخیراً ناشری به من پیشنهاد کرد که ما می‌خواهیم کتابی برای بچه‌ها بنویسیم که کتاب کار باشد و بچه‌ها بتوانند از آن استفاده کنند. من هم پذیرفتم و این کار انجام شد هر فصل هر کتاب، بخشی به اسم بخش نگارش دارد. از جمله در کتاب دوم راهنمایی، عنوانی دارد با نام انتخاب بهترین واژه. هدفم این بود که بچه‌ها متوجه شوند که هر واژه‌ای را در هر جا نمی‌شود به کار برد. به نظر من بهترین نمونه‌ای که می‌تواند بچه‌ها را راهنمایی کند برای مقایسه چند متن، ترجمه‌های متعدد شازده کوچولوست.



کوچولو، در آمریکا به عنوان (Text book) کتاب متن عرضه می‌شود و در مدارس، برای آموزش زبان به کار می‌رود. در مدارس به عنوان آموزش زبان ارائه می‌شود. متن خوانده شده از شاملو توسط آقای مهوار، یک متن کامل شاعرانه است که با سبک و زبان شاملو کاملاً هماهنگی دارد. در بسیاری از موارد، از عبارات عامیانه استفاده کرده؛ چون شاملو به فرهنگ مردم و عبارات عامیانه تسلط کامل داشته و حضور آن‌ها را در متن زیباتر می‌دیده است. شاملو در واقع یک متن جدید آفریده و خیلی به متن اصلی وفادار نبوده است. از ترجمه آقای قاضی شروع می‌کنم.

«از بچه‌ها معذرت می‌خواهم که این کتاب را به یک آدم بزرگ هدیه کرده‌ام. عذر من موجه است؛ چون این آدم بزرگ بهترین دوستی است که در دنیا دارم. عذر دیگری دارم. این آدم بزرگ می‌تواند همه چیز حتی کتاب بچه‌ها را بفهمد.»

و شاملو در این قسمت می‌گوید: «از بچه‌ها عذر می‌خواهم که این کتاب را به یکی از بزرگ‌ترها هدیه کرده‌ام.» این «بزرگ‌ترها» هرکسی می‌تواند باشد. اگر شما به صورت نسبی و تفضیلی نگاه کنید، هر کسی از شخص دیگر بزرگ‌تر باشد، بزرگ‌تر است. در حالی که وقتی می‌گوییم «آدم بزرگ»، یعنی آدم بزرگ نسبت به بچه‌هاست که خیلی صریح در متن به آن اشاره شده؛ چه در متن فرانسه و چه در انگلیسی و حتی در ترجمه آقای قاضی و آقای نجفی. در حالی که صفت تفضیلی

«بزرگ‌تر»، چندان نمی‌تواند منظور متن اصلی را برساند.

آقای نجفی در ترجمه می‌گویند:

از بچه‌ها پوزش می‌خواهم که این کتاب را به یکی از آدم بزرگ‌ها تقدیم کرده‌ام. آقای رحماندوست نوشته‌اند: «آدم بزرگ». در حالی که درستش این است که بگوییم «آدم بزرگ» و آقای رستگار هم همین آدم بزرگ ترجمه کرده‌اند.

در بسیاری از این ترجمه‌ها که از روی ترجمه انگلیسی شازده کوچولو به فارسی درآمده‌اند، از واژه «دلگرمی» استفاده شده است یا «دلخوش کردن»، اما کسانی که از روی متن فرانسه ترجمه کرده‌اند، کلمه «دلجویی» را به کار برده‌اند، در ترجمه متن ادبی، اولویت آن است که از روی متن اصلی ترجمه شود. در ترجمه‌هایی که از متن ترجمه صورت می‌گیرد، از این اشتباهات زیاد به چشم می‌خورد. مثلاً در ترجمه آقای رحماندوست که از ترجمه انگلیسی خانم کاترین وودز استفاده شده است، ذکر دو نکته ضروری به نظر می‌رسد. در متن انگلیسی آمده است.

I have another reason this grand of understand everything .

کاترین وودز گفته است که «این آدم بزرگ همه چیز را می‌فهمد». در صورتی که در متن فرانسه آن آمده که «این آدم بزرگ می‌تواند همه چیز را بفهمد». در ترجمه عربی هم، چون از ترجمه انگلیسی است. این «توانستن» حذف و یک امکان

بالمقوه، به امکانی بالفعل تبدیل شده است. این که «این آدم بزرگ همه چیز را می‌فهمد»، یعنی او به صورت بالفعل، همه چیز را می‌فهمد. با ذکر این که ترجمه عربی، بسیار با دقت بوده است. به آن دقت کنید:

«يَفْهَمُ كُلَّ شَيْءٍ» حال به متن ترجمه‌ها بازمی‌گردیم.

آقای قاضی ترجمه کرده‌اند:

«وقتی شش (۶) ساله بودم، روزی در کتابی راجع به جنگل طبیعی که سرگذشت‌های واقعی نام داشت، تصویر زیبایی دیدم...»

و آقای شاملو ترجمه کرده‌اند:

«یک بار شش سالم که بود، توی کتابی به اسم قصه‌های واقعی که درباره جنگل بکر نوشته شده بود، تصویر محشری دیدم از یک ماربوأ که داشت حیوانی را می‌بلعید.» در این جا تفاوت‌های زیادی را می‌توان دید. به ترجمه آقای نجفی نگاه می‌کنیم: وقتی که شش (۶) ساله بودم، یک روز در کتابی به اسم داستان‌های واقعی که درباره جنگل‌های کهن بود. تصویر زیبایی دیدم. تصویر یک ماربوأ که داشت حیوانی را می‌بلعید.» اما در این جا داستان‌های واقعی منظور نبوده است. مترجم انگلیسی با دقت این را آورده است. در این جا Story همان «ماجرا» است یا یک رویداد و اصلاً منظور «داستان» نبوده. راوی به یک نقاشی نگاه می‌کند و ماجرابی می‌بیند، نه یک داستان را. در واقع، ماجراها و رویدادهای واقعی است که در



اتنارقون دو سنت آگزوپری

## اقبال زاده:

چهار نفر از مترجمین این اثر، خود شاعرند:

۱- احمد شاملو

۲- مصطفی رحماندوست

۳- محمد قاضی

۴- فریدون کار

جایی می گوید: «آنجا گشنگی و تشنگی می کشد.» در حالی که تشنگی در آن جا و در خود فرانسه مفهومی ندارد.

این تشنگی مخصوص کشورهای گرم و خشک است که در اروپا به دلیل وجود آب فراوان، مفهومی ندارد این عبارت «تشنگی می کشد»، به فرهنگ عامیانه بسیار نزدیک است و زیبایی خاصی دارد، ولی از زبان و متن آگزوپری بسیار دور است. دقیق ترین ترجمه در این مورد، مربوط به آقای نجفی است که البته بسیار خشک به نظر می رسد و از زبان و سبک زیبا و لطیف آگزوپری دور شده اند. هدف آقای نجفی، بیشتر یک ترجمه دقیق بود. ذکر نکته ای در این جا جالب توجه است، چهار نفر از مترجمین این اثر، خود شاعرند: ۱- مرحوم شاملو ۲- آقای رحماندوست ۳- مرحوم قاضی ۴- فریدون کار. البته آقای رحماندوست، اصلاً به صورت شاعرانه ترجمه نکرده اند و ترجمه ایشان اصلاً به روح شاعرانه این متن نزدیک نیست. خودشان هم گفته اند که از جملات ساده تر استفاده کرده اند. در حالی که ترجمه ادبی، اصلاً به مفهوم ساده یا پیچیده گفتن نیست. ترجمه دقیق و در عین حال زیبا و مطابق با سبک زیبایی شناختی متن مبدأ است.

آقای رستگار در شناسنامه کتاب، متن فرانسه را معرفی کرده اند. در صورتی که ترجمه ایشان از متن انگلیسی بوده است: چون جملاتی در این متن هست که فقط در متن انگلیسی اثر موجود است و به نظر می رسد در بعضی موارد، مبدأ ترجمه ایشان ترجمه های پیشین بوده است و کوشیده اند زیباتر بنویسند. متشکرم.

هدیه شریفی: این آثار (۴ اثر مورد بحث)، حدود یک سال توسط هنرجویان ویرایش که در انجمن نویسندگان کودک و نوجوان حضور دارند، مورد بررسی قرار گرفته است. ابتدا براساس کار خانم میرهادی، از مترجم کتاب شهربانو، خانم

نظر داشته باشیم که این کتاب را نویسنده ای نوشته که نگاه کودکانه داشته و کوشیده با نگاه یک کودک، دنیا را ببیند. در نتیجه، زبانی که به کار می برده، زبان یک کودک است. بنابراین، اگر به جای نقاشی، از کلمه طرح استفاده شود کاملاً بزرگسالانه به آن نگاه کرده ایم. اصلاً کلمه طرح برای کودک قابل فهم نیست و مفهومی ندارد. از دید یک آدم بزرگسال، این یک طرح از یک کلاه است و نقاشی یک فیل نیست. چرا طرح؟ در حالی که این دقیقاً نقاشی است. در این جا استاد بزرگوار ما اشتباه فاحشی کرده اند و با نگاه کاملاً بزرگسالانه به متن نگاه کرده اند. در مجموع، در آخرین ویرایش مرحوم قاضی که در چاپ هشتم کتاب انجام شده است (چاپ هفدهم آن به زودی به بازار می آید)، از نظر روح، سبک و زیبایی از همه ترجمه ها به متن آگزوپری نزدیک تر است. ضمن توجه به زمان ترجمه و این که آقای قاضی از پیشگامان ترجمه بوده اند و اشتباهات وی مربوط به زمان گذشته است. اما در مورد مرحوم شاملو که به عنوان دومین مترجم این اثر تصور می شود، باید بگویم که ترجمه ایشان به این شکل بوده که اول، فریدون قار آن را از متن انگلیسی به فارسی برگردانده و بعد شاملو روی آن کار کرده است. شاملو اشاره کرده به این که این ترجمه، یک ترجمه آزاد است. من معتقدم که این یک ترجمه خوب با یک زبان بسیار زیباست و به متن اصلی هم نزدیکی هایی دارد چون یک ترجمه آزاد است، قابل نقد نیست.

مرحوم شاملو، ترجمه موفق با سبک و زبان خود از سازده کوچولو کرده که در پاره ای موارد، خیلی از متن اصلی آن دور شده و در صورت مقایسه، مملو از اشتباهات است. مثلاً در

(Picture) عکس آمده است، نه طرح و نه تصویر و مترجم انگلیسی، با حدس این که Story امکان اشتباه را به وجود می آورد، خود نیز From nature را اضافه کرده که این بحث دیگری می طلبد که آیا می توان اضافه کرد یا نه. به هر حال، دخالت های نا به جا را در ترجمه انگلیسی اثر می توان دید که به عنوان «اضافات بیجا» می توان از آن نام برد. این خود قابل بحث است که او می خواسته بین Picture و Drawing تفاوت قائل شود. اکثر مترجمین از کلمه تصویر استفاده کرده اند. باید در





سوسن ضیاء خواسته شد که این چهار ترجمه را با هم مقابله کنند و براساس اهداف شورای کتاب، گزارشی تهیه و ارائه شود. خانم ضیاء براساس متن اصلی فرانسه، این چهار ترجمه را مقایسه و کار استاد نجفی را وفادارتر نسبت به متن فرانسه اعلام کردند. در جریان کار نکته‌ای در ویرایش تطبیقی حائز اهمیت گردید که هر یک از ترجمه‌ها دارای ویژگی‌های خاص خود بوده و در نتیجه، بهترین راه‌حل برای این ویرایش تطبیقی رسیدن به جملات اصلی و زیرساختی متن بود. به این ترتیب برای نخستین بار از قوانین گشتاری استفاده شد: یعنی با حذف، جابه‌جایی و جانشینی که در زبان‌شناسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با استفاده از قوانین گشتاری و رسیدن به جملات زیر ساخت، به این نتیجه رسیدیم که کار آقای نجفی، به عنوان کار مبنا در نظر گرفته می‌شود. اکثر واژه‌ها و اکثر قوانین دستوری که رمزگردانی شد، به این نتیجه رسیدیم که ترجمه آقای نجفی را می‌توان به عنوان جملات زیرساخت در نظر گرفت. هرچند در ویرایش نهایی، واژه‌هایی را تغییر دادیم و تطبیق زمانی هم در بسیاری از موارد در نظر گرفته شد. در هر حال، باید گفته شود که ۹۰ درصد واژه‌های منتخب در ویرایش، مربوط به ترجمه آقای نجفی بوده است. در این جا نکته‌ای قابل طرح است. وقتی کتابی که این قدر به شعر نزدیک است، رمزگردانی شد، دیدیم که قوانین زیرساختی و گشتاری خیلی قابل استفاده و جواگو نبوده است. شاید به همین دلیل، ترجمه‌های گوناگون از شازده کوچولو موجود است و افراد هر کدام با نگاه خاص خود، به این اثر نگاه کرده‌اند.

**شهناز صاعلی:** مطلبی که در ترجمه‌ها از آن غفلت شده و توسط دوستان هم به آن اشاره نشده، توجه به تاریخ و زمان نوشته شدن اثر و نوع ادبی آن است. کتاب حاضر در دوره شکل‌گیری ادبیات کودک نوشته شده است و انتشارات گالیمار و سایر

انتشارات فرانسه در حال تشکیل ساختاری برای ادبیات کودک بوده‌اند و چون ادبیات کودک هنوز مستقل نشده بود، متونی را که برای کودکان قابل فهم بود و از آن‌ها به عنوان متون مشترک و یا متون فرامرزی یاد می‌کرده‌اند، وارد سیستم ادبیات کودک کردند. مقدمه خوانده شده توسط آقای اقبال زاده و این که کتاب به یک «آدم بزرگ» تقدیم شده هم مؤید این نکته است و این که آگزوپری این کتاب را برای یک آدم بزرگ نوشته و آن را وارد ادبیات کودک کرده است. شاید هم منظورش این بوده که دو گروه سنی را به عنوان خواننده اثر تحت پوشش قرار دهد و به این وسیله، هم خوانندگان بزرگسال خود را از دست ندهد و هم دل کودکان را به دست بیاورد. نکته دیگر آن که این متن، جزو متون سهل و ممتنع است و در عین اینکه یک متن ساده به نظر می‌رسد، تخصص خاصی می‌طلبد تا این متن ترجمه شود. نکته دیگر، وجود طنزی است که در متن اصلی موجود است و تنها در ترجمه آقای شاملو به چشم می‌خورد که ایشان هم به علت زیاده‌روی در استفاده از فرهنگ عامه، در ترجمه خود اغراق کرده‌اند.

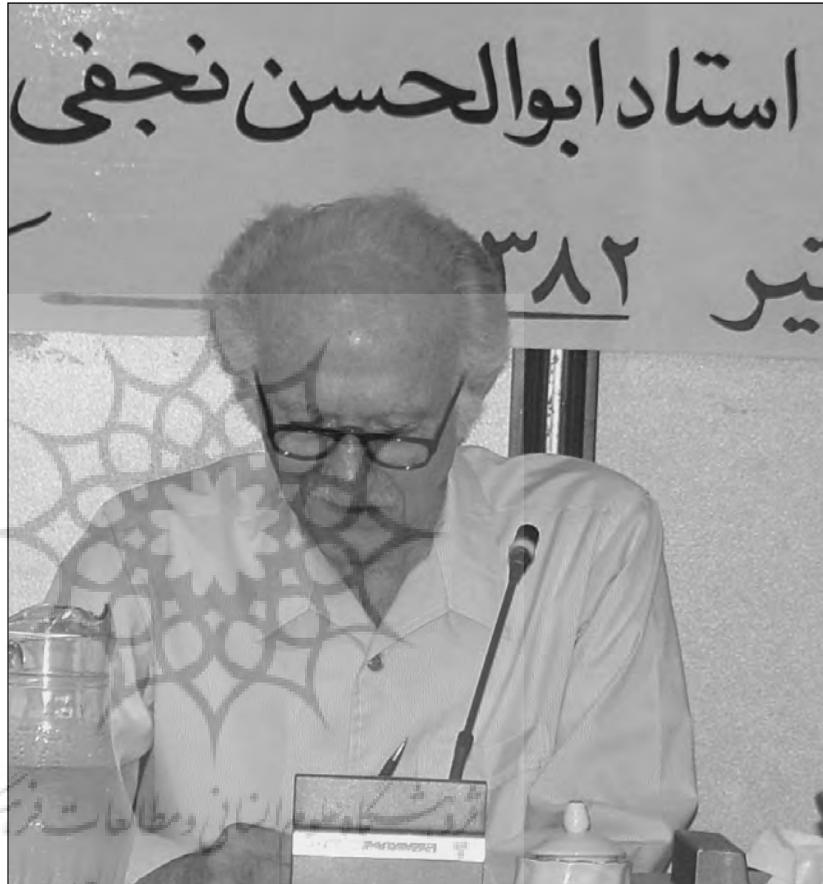
**مهوار:** ذکر نکته‌ای را جالب توجه می‌دانم. در ترجمه آقای رحماندوست به علت اشتباه چاپی دوخط انتهایی داستان، مربوط به ابتدای داستان است. خدمت آقای رحماندوست هم اعلام کرده‌ام. **دکتر ابوالحسن نجفی:** ضمن تشکر از پرداختن گروه به این کتاب و اظهار تعجب از این که از کتاب‌های درسی تا این اثر، فاصله زیادی است که این خلأ را باید به طریقی پر کرد. هنگامی که آقای حسین یاری، ناشر این اثر از انتشارات نیلوفر، به من پیشنهاد ترجمه این اثر را کردند، من ابتدا آن را رد کردم و به نظرم رسید که با توجه به دو ترجمه آقایان محمدقاضی و احمد شاملو این کار، کار زائدی خواهد بود. البته یا همین دو ترجمه در آن زمان وجود داشت یا من بیش از این اطلاع نداشتم. به هر

حال، تصمیم خود را منوط به بررسی بیشتر کردم و ترجمه آقای محمد قاضی را که در سال ۱۳۳۳ انجام شده بود، مورد بررسی قرار دادم. این را هم بگویم که سال‌ها پیش، من با خواندن این ترجمه با ترجمه آقای قاضی و آگزوپری آشنا شدم. در ضمن، تجدید نظر آقای قاضی در متن این ترجمه، در سال ۱۳۵۶ انجام شد. که این تجدید نظر، گاه با تغییرات جزئی یا حتی تغییرات عمده همراه بود. مقایسه ترجمه اول و ترجمه دوم دن کیشوت توسط آقای قاضی، مؤید این مسئله است و هم‌چنین، همین اثر، شازده کوچولو که به تفصیل در این باب صحبت خواهیم کرد.

همین طور ترجمه آقای احمد شاملو را هم مورد بررسی قرار دادم و علت ترجمه آقای شاملو را با وجود ترجمه آقای قاضی، در این دیدم که ایشان فقط از چاپ و ترجمه اول آقای قاضی اطلاع داشته و بنابراین، ترجمه دیگر را لازم دیده‌اند. من از شنیدن این نکته که یازده (۱۱) ترجمه از این اثر وجود دارد، بسیار متعجب شدم. البته، من از یک ترجمه دیگر هم اطلاع داشتم و آن، ترجمه آقای اصغر رستگار بود که بعد از ترجمه کتاب به آن ترجمه هم دسترسی پیدا کردم. در هر حال، با وجود دو ترجمه از آقای قاضی و یک ترجمه از آقای شاملو، تصمیم به ترجمه کتاب گرفتیم که دو دلیل آن را ذکر می‌کنم: ۱- وابستگی به مراتب زبان: یعنی هنگامی که با متنی مواجه می‌شویم، بدانیم مربوط به چه مرتبه‌ای از زبان است. مثلاً در کتب ادبی، الفاظ باید کاملاً معنای خود را داشته باشند و دو معنایی یا چند معنایی، نباشند. بسیاری از متون، چنین ایهامی را بر نمی‌تابند. اصولاً تمام بحث‌ها بر سر ترجمه ادبی است و بحث در مورد ترجمه، همان بحث در مورد ترجمه ادبی است و در تئوری ترجمه هم در مورد ترجمه ادبی بحث می‌شود. چون در ترجمه علمی، الزاماتی چون ترجمه ادبی وجود ندارد و مترجمان کتب علمی هم اقرار کرده‌اند که جرأت

این را نداشته‌اند که طرف ترجمه حتی یک داستان کوتاه هم برونند. این به علت وجود مشکلاتی است که من به عنوان مراتب زبان یا "level"های زبان از آن یاد می‌کنم. زبان را می‌توان در مراتب گوناگون به کار برد و مترجم باید درک کند که این زبان در چه سطحی است و آیا زبان معیار است یا زبان ادبی. آیا زبان ادبی قابل فهم است یا کلمات منسوخ در آن به کار رفته و یا زبان فرهیخته است که توسط فرهیختگان استفاده می‌شود و با زبان معیار متفاوت است. مراتب دیگری هم وجود دارد

است و در وهله سوم، اصطلاحی که حتی دوستان هم از به کار بردن آن در جمع خود دوری خواهند کرد؛ مگر در شرایطی خاص. این درجات را در این فرهنگ‌ها، به صورت علائم مشخص می‌کنند. هم‌چنین، گفتنی است که معادل‌ها در همه زبان‌ها، الزاماً وجود ندارد. مثلاً اگر اصطلاح عامیانه‌ای از درجه ۲ و یا ۳ در زبان فرانسه باشد، در ترجمه هم باید از همان درجه استفاده شود. در صورت عدم وجود در فرهنگ‌های دو زبانه، معادل مناسب را با رسم علائم (مثلاً ستاره) مشخص می‌کنند. به هر



در زبان معیار که درجات آن است و من در مقدمه کتاب فرهنگ عامیانه، در مورد آن بحث کرده‌ام. ممکن است این سؤال پیش آید که مترجم زبان خارجه، مراتب را چگونه می‌تواند ارزیابی کند که باید پاسخ بدهم، تبحر مترجم زبان مورد بحث، مشخص‌کننده مرتبه ترجمه متن است. علاوه بر آن، فرهنگ‌هایی در زبان‌های مختلف وجود دارد که مشخص می‌کند که اصطلاح به کار رفته، ادبی است یا به سبک فرهیخته تعلق دارد و اگر زبان عامیانه باشد، درجات آن را مشخص می‌کند. یکی دیگر از مراتب زبان، زبان محاوره است. در وهله اول، مثلاً اصطلاح عامیانه‌ای که قابل گفتن در مکانی مانند این جلسه است، در جای دیگری قابل گفتن نیست. در وهله دوم، اصطلاحی در این مکان قابل گفتن نیست، ولی در کنار دوستان قابل گفتن

حال، از ۳ ترجمه موجود و مورد بحث، هیچکدام مراتب زبان را رعایت نکرده‌اند؛ مگر ترجمه دوم آقای قاضی که تا حدودی این اصل را رعایت کرده است. زبان به کار رفته در کتاب شاهزاده کوچولو، زبان معیار است که به آن رنگ ادبی داده شده، نه بیشتر از این و فقط لحن ادیبانه دارد. اصلاً یک متن ادبی نیست و زبان آن زبان معیار است. بنابراین، باید زبانی ساده انتخاب و لحن شاعرانه به آن داده شود. لحن طنز را نباید در کل جمله بندی و ساخت آن جست و جو کرد. فقط در بعضی کلمات و حوادث اتفاق افتاده و مصادیق خارجی و ارجاعات بیان شده، این شکل از طنز موجود است. بنابراین، این طنز را به عنوان سبک نویسنده نباید قلمداد کرد.

با این دید، ترجمه اول آقای قاضی را ترجمه‌ای

ادیبانه دیده‌ام و چند کلمه از اوایل کتاب را انتخاب کرده‌ام تا ادیبانه‌ترین آن را نمایش دهم: «بدین طریق در دوران زندگی به هر نوع آدمی برخوردم و با هر دسته و گروهی آمیختم.» «برخوردم» و «آمیختم» را به صورت سجع به کار برده‌اند (قافیه دارد). جمله‌ای دیگر: «با چشمانی دریده از حیرت به ظهور این آدمک اسرارآمیز در دل آن بیابان وحشت خیز می‌نگریستم.» «اسرارآمیز» و «وحشت خیز» هم سجع دارد و دارای قافیه است. و جمله‌ای دیگر «کلبه من محقرتر از آن است که درخورد پیل باشد.» در این جا از «درخورد» و «پیل» استفاده کرده که یک درجه به ادبی بودن جمله تمایل دارد.

جمله‌ای دیگر: «چهره دوست من از نشاط و شغف شکفت و گفت.» در این جا «شکفت» و «گفت» دارای سجع و قافیه بوده و نشاط و شغف دارای مترادف و جملات کتاب مملو از کلمات مترادف است. این رویکرد در نشر آقای قاضی، به شرایط و زمانه خاصی برمی‌گردد که همانا زمان بعد از انقلاب مشروطه اوایل قرن حاضر و پس از دوران قاجاریه است که استفاده از کلمات مترادف شایع و مورد پسند زمان خود بود. خوشبختانه در ترجمه سال ۱۳۵۶، این مترادف‌ها حذف گردیده و اثری از آن‌ها نیست. جمله‌ای دیگر: «از ورای راز مبهم و تاریک ظهور او نوری در دلم درخشید.» «مبهم و تاریک» مترادف هستند و کل جمله هم اساساً یک جمله ادیبانه است و جمله‌ای دیگر: «پس از سکوت ممتدی که به فکر و اندیشه گذشت.» «فکر» و «اندیشه» دارای یک معناست. جمله‌ای دیگر «ستاره مسقط الرأس شاهزاده کوچک از خانه‌های معمولی ما اندکی وسیع‌تر است» که کلمه «مسقط الرأس»، در ترجمه دوم به «زادگاه» تبدیل شده است. جمله‌ای دیگر: «بسیار اندیشیدم و سخت از هوش و فراست خود استمداد کردم تا توانستم معنای سخنش را دریابم.» که «استمداد کردم» و «دریابم» وزن دارد و «هوش» و «فراست» هم مترادف است. پس این یک دلیل بود برای انجام ترجمه توسط این جانب.

در ترجمه آقای احمد شاملو، افراط به تفریط تبدیل شده است و احتمالاً آقای شاملو هم با مطالعه ترجمه اول آقای قاضی، به فکر ترجمه مجدد اثر افتاده و لحن را از حالت ادیبانه خارج و به صورت عامیانه بیان کرده است. جملات و عبارات عامیانه کاملاً در ترجمه مشخص است. البته، آن چه فرهنگ‌ها به عنوان عامیانه معرفی می‌کنند، در ترجمه دیده نمی‌شود و این جا تماماً عبارات محاوره‌ای است؛ همان زبان عادی یا زبان فامیلی. آقای شاملو عبارات عامیانه زیادی را به صورت نا به جا و بی جا استفاده کرده است و من مثال‌هایی در این مورد آماده کرده‌ام.

درحالی که راوی داستان (خلبان)، در بیابان به

حال گرسنگی و تشنگی است و موتور هواپیمایش خراب شده و شاهزاده کوچولو هم مدام از او سؤال می‌کند، شاملو می‌نویسد: «از این که بواش بواش بو می‌بردم خرابی کار به اون سادگی هم که فکر می‌کردم نیست، برج زهرمار شده بودم.» استفاده از عبارت «برج زهرمار» بسیار نابه جاست و جای آن این‌جا نیست. از این کلمات، در تمام ترجمه‌های احمد شاملو بسیار است. آقای احمد شاملو حدود بیست سال و شاید هم بیشتر از آن مشغول تهیه کتاب کوچو بوده‌اند و اندیشیدن به زبان عامیانه، باعث استفاده از آن در نوشته‌هایش می‌شده و او آگاه‌تر از این بود که به تفاوت سبکی ایجاد شده پی نبرد و ناهنجاری سبکی آن را نشناسد، ولی علاقه او به زبان عامیانه، باعث به وجود آمدن این ناهنجاری می‌شده است. مثلاً پادشاه که می‌دید بالاخره شاه کسی شده و از این بابت کبکش خروس می‌خواند، گفت بیا جلو تا...» که «کبکش خروس می‌خواند» یک عبارت عامیانه است. جمله‌ای دیگر: «مسافر کوچولو خمیازه کشید. از این که تماشای غروب آفتاب از کیسه‌اش رفته بود، تأسف می‌خورد.» از «کیسه رفتن تماشای»، نه تنها عامیانه، بلکه نابه جاست. جمله‌ای دیگر، زمانی که راهنمایی ارائه شده توسط شازده کوچولو به فانوسبان که مجبور به روشن و خاموش کردن فانوس در هر یک دقیقه است، او می‌گوید: «این یکی را دیگه باید بذاری در کوزه» و هنگام روبه‌رو شدن با جغرافی‌نویس و سؤال شازده کوچولو برای چگونه بررسی کردن راویان جغرافی‌نویس مست نبودن و هشیار بودن و... را می‌گوید و شاملو می‌نویسد «بعد از آن که کاملاً ثابت شود پالان کاشف کج نیست، تحقیقاتی هم روی کشف او صورت می‌گیرد.» از «پالان کج نبودن» استفاده کرده است و بعضی از اصطلاحات عامیانه نه تنها غلط است، بلکه نابه جا هم هست.

در جایی می‌گوید: «پس روی زمین انسان به هم نمی‌رسد» و به هم رسیدن را برای انسان به کار برده است و در جای دیگر هم گفته: «در سیاره من ببر به هم نمی‌رسد.» جمله‌ای دیگر: «مسافر کوچولو کویر را از پاشنه در کرد». البته، استفاده از کلمه مسافر نابه جاست، ولی به علت این که در ابتدای دوران انقلاب بوده و استفاده از کلمه شهریار یا شازده، توسط وزارت ارشاد مورد ایراد قرار می‌گرفته، در این باب بحثی نمی‌کنیم و حق را به مترجم می‌دهیم. هم‌چنین، در آن دوران سریالی با همین عنوان از تلویزیون پخش می‌شده است. جمله‌ای دیگر: «و روی سبزه‌ها دراز شد و حالا گریه نکن کی گریه کن» و با این عبارت، معنا را شدت بخشیده است. نویسنده گفته است «گریه کرد»، ولی هنگامی که می‌گوییم «حالا گریه نکن کی گریه کن»، یعنی گریه او تمام شدنی نبوده است.

درجایی دیگر، روباه می‌گوید: «همیشه یک پای بساط لنگ است.» و یا برای ابزار خوشحالی می‌گوید: «توی دلم قند آب می‌شود» که این عبارت، با مفهوم شاد شدن دارای تفاوت است و اصرار بر استفاده از عبارات عامیانه، این اشکالات را باعث می‌شود.

همان گونه که گفته شد. دو عامل باعث انجام ترجمه این کتاب توسط این‌جانب شد. اول آن که در دو ترجمه موجود، مرتبه زبان رعایت نشده است و علت دوم وجود غلط‌هایی در ترجمه‌هاست. البته،

افراد بومی کشور مبدأ. برای مثال، کلمه Chezmoi در فرانسه، به معنای مال من و هم‌چنین به معنای خانه است، ولی در فرانسه این کلمه اگر در جایی دور گفته شود، به معنای وطن من نیز خواهد بود.

در ترجمه کتاب شازده کوچولو، آقای قاضی در هر دو ترجمه و آقای شاملو این کلمه را خانه من ترجمه کرده‌اند (هم‌چنین کلمه من) که این اشتباه یک اشتباه فاحش است؛ چرا که در کتاب مورد بحث هنگامی که شازده کوچولو، در مورد گوسفند

### نجفی:

دو عامل باعث انجام ترجمه این کتاب توسط این‌جانب شد. اول آن که در دو ترجمه موجود، مرتبه زبان رعایت نشده است و علت دوم وجود غلط‌هایی در ترجمه‌هاست. البته، وجود اشتباه از طرف مترجم، اجتناب‌ناپذیر است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

وجود اشتباه از طرف مترجم، اجتناب‌ناپذیر است و بخشی از این اشتباهات، نشأت گرفته از ندانستن و مقداری هم به دلیل اشتباهات لحظه‌ای است. بدین صورت که خطای بصری، باعث به وجود آمدن اشتباه می‌شود که لزوماً دلیل بر ندانستن مترجم نیست. بعضی از اشتباهات هم قابل گذشت است و تغییر اساسی در متن به وجود نمی‌آورد، ولی بعضی از اشتباهات باعث تناقض می‌شود و فهم مطلب را پیچیده و دشوار می‌کند. علت این اشتباهات، معمولاً ناشی از این است که مترجم، حتی اقامت کوتاه مدتی هم در کشور مبدأ (در مورد این اثر، کشور فرانسه) نداشته است تا معنای واقعی کلمات را در اثر حشر و نشر با افراد به دست بیاورد. در بعضی موارد، معنای کلمه از کتب و اساتید زبان‌های خارجه به دست نمی‌آید؛ مگر با برخورد با

می‌پرسد که آیا او زیاد علف می‌خواهد، در جواب می‌گویند نه چندان و این که چرا این سؤال را می‌پرسی، شازده کوچولو می‌گوید: خانه من کوچک است و علف زیادی ندارد. در حالی که منظور از خانه، همان وطن و زادگاه بوده که در این جا سیاره اوست. البته در این جا راوی داستان (خلبان) هنوز از این که شازده از سیاره‌ای دیگر آمده، خبر ندارد و همان مفهوم زادگاه و وطن در این جا منظور نظر بوده و یا هنگامی که صحبت از بستن گوسفند، برای ممانعت از فرار او در میان است، شازده کوچولو در ترجمه آقای شاملو می‌گوید: «بگذار برود خانه من آن قدر کوچک است» که منظور همان زادگاه، یعنی سیاره او بوده است.

یا هنگام صحبت با فیل، شازده می‌گوید، خانه من در خور فیل نیست. این جا هم منظور خانه او

# بررسی بیستمی ترجمه‌های چندگانه‌ی شازده کوچولو

سخنران: استاد ابوالحسن نجفی

نوجوان

کتاب ماه کودک

۱۵ تیر ۱۳۸۲

مؤسسه خانه کتاب



ولی اشتباه فاحش دیگری مرتکب شده است. چرا که گفته است: «آهسته دلو را تا لبه چاه فرو دادم» که «فرو دادن» با «بالا دادن» تفاوت بسیار دارد و من گفته‌ام: «سطل را آهسته آهسته تا لبه چاه بالا آوردم و راست روی طوقه قرار دادم» و شاملو ترجمه کرده است: «سطل را آرام تا طوقه چاه آوردم بالا و آن جا کاملاً در تعادل نگه داشتیم.»

و اشتباه دیگری که در واقع به عقل سلیم بازمی‌گردد و مترجم در صورت برخورد با تناقض در مفهوم، باید این سؤال را از خود بپرسد که آیا نویسنده دیوانه بوده که چنین حرفی زده است. مثلاً هنگامی که چرخ چاه را بعد از مدت‌ها حرکت می‌دهد و باعث می‌شود تا صدای قرقر در بیاید، قاضی در ترجمه اول خود می‌گوید: «چرخ مانند بادنمایی که مدتها پس از نشستن باد صدا کند، ناله‌ای کرد» که ناله کردن بادنما، مدت‌ها پس از نشستن باد، مفهومی ندارد این با عقل سلیم باید مقایسه شود که پس از نشستن باد، دیگر بادنما حرکت نمی‌کند تا صدا تولید کند و در ترجمه جدید آن می‌گوید: «چرخ مانند بادنمای کهنه‌ای که مدت‌ها پس از نشستن باد صدا کند، نالید» و باز هم همان اشکال و تنها عبارت آن تغییر کرده است. در ترجمه شاملو: «قرقره مانند بادنمای کهنه‌ای که تا مدت‌ها پس از خوابیدن باد می‌نال، به ناله در آمد» که این هم همان اشتباه است که تکرار شده و الفاظ دیگری بیان شده است. ترجمه صحیح، چنین است: «چرخ مانند بادنمای کهنه‌ای که مدت‌ها باد به آن نوزیده باشد، به ناله در آمد.» بسیار طبیعی است که بادنمایی که مدت‌ها کار نکرده باشد، در هنگام حرکت به صدا در خواهد آمد و قرقر خواهد کرد.

خوشمزمگی کند، دروغ هم باید بگوید.» در حالی که هر دو مترجم، با ترجمه لغت به لغت به این صورت نوشته‌اند. آقای قاضی: «انسان اگر بخواهد هوش و تیزبینی خود را به رخ بکشد، گاهی لازم است دروغ بگوید» و در ترجمه دیگر ایشان، آمده است: «وقتی بخواهند خود را زرنگ جلوه بدهند.» شاملو می‌گوید: «آدمی که اهل اظهارنظر یا فضل باشد، می‌افتد به چاخان کردن.» و اشکالاتی دیگر هم وجود دارد که در حوصله جلسه نیست. اما مورد دیگری که می‌گویم، این است که هنگام صحبت شازده کوچولو با جغرافی نویسی می‌گوید: آن جا یک گل هم هست و جغرافی نویسی می‌گوید: ما گل‌ها را نمی‌نویسیم و می‌پرسد: چرا نمی‌نویسید و جغرافی نویسی می‌گوید: ما چیزهای ephemere غیرثابت را نمی‌نویسیم. همه مترجمان از کلمه «فانی» استفاده کرده‌اند. درحالی که تمام موجودات فانی هستند و این کلمه مناسبی نیست و مترجم با توجه به اختیارات خود، می‌تواند کلمه‌ای ادیبانه را به کار ببرد؛ هر چند از لحاظ مرتبه زبان در یک سطح نباشد و من از کلمه «ناپایدار» استفاده کرده‌ام که با وجود ادیبانه بودن و این که شازده کوچولو مجدداً سؤال می‌کند و معنای آن را می‌پرسد، اشکالی پیش نمی‌آورد. درچاپ جدید، من از لغت «دوام» استفاده کرده‌ام.

در بعضی موارد جملات ساده را بسیار پیچیده ترجمه کرده‌اند که دشوار یاب شده است. مثلاً آقای قاضی می‌نویسد: «من دلو را به پایین غلتاندم تا به کف آب رسید» که در متن اصلی آمده است: «من سطل را بالا آوردم تا به لب چاه رسید.» البته، ایشان در ترجمه دوم، این غلط را تا حدودی تصحیح کرده،

نبوده و همان وطن و زادگاهش بوده است. اشکال دیگر، نبودن کلمه دیگری برای کلمه "nest-cepas" به مفهوم «مگر نه» است. البته گفت و گو با اهل زبان، در بعضی موارد به صورت سؤالی مطرح نمی‌شود و به صورت اثباتی از آن استفاده می‌شود که در واقع، به عنوان تأیید صحبت است و واقعاً به معنای «مگر نه» به کار نمی‌رود. در این کتاب، هنگامی که گل شکفته می‌شود در سیاره شازده کوچولو، او می‌گوید: تو چقدر زیبایی و گل در جواب می‌گوید: مگر نه؟ درواقع، این‌جا سؤال نمی‌کند، بلکه صحبت شازده کوچولو را تأیید می‌کند و می‌گوید: بله، هستم.

در این سؤال و جواب، شازده کوچولو به خودخواهی و غرور گل پی می‌برد. و من در ترجمه خودم، از جمله «بله که هستم»، استفاده کرده‌ام. آقای قاضی در ترجمه اول خود، گفته است: «راستی زیبا هستم؟» به صورت سؤالی آمده و در ترجمه دوم، آمده است: «مگر نیستم؟» در ترجمه آقای شاملو گفته شده است «مگر نه» و اشتباهات دیگری نیز وجود دارد که با مراجعه به فرهنگ زبان، برطرف می‌گردد. اصولاً مترجم اگر در مفهوم جمله به مشکل برخورد کند، باید بداند که به یک اصطلاح برخورد کرده است. مثلاً در زبان فارسی، اصطلاحات زیادی داریم. از جمله «دل به دریا زدن» که با ترجمه کلمه به کلمه به زبان دیگر، مفهوم کاملاً تغییر می‌کند و یا اصطلاح «سر به بیابان گذاشتن» و یا «دست کج بودن» و... اصطلاح دیگری نیز وجود دارد به معنای خوشمزمگی کردن که من در (ترجمه خودم) از شازده کوچولو، به کار برده‌ام: «وقتی انسان بخواهد



استفاده از واژه‌های خاص خود می‌کند تا شخصیت خود را بروز دهند. آقای شاملو، از زبان کودکانه و اصطلاحات شیرین که کم دارد فراموش می‌شود و زبان رسانه‌ای جایگزین آن شده است، استفاده می‌کند. مثلاً می‌گوید: «قند توی دلم آب شد» و این جمله بسیار زیباست. ولی در مورد «آدم به هم نمی‌رسد»، حق را به شما می‌دهم و یا «یک پای بساط لنگ بود» و بسیاری چیزهای دیگر که آقای شاملو در داستان‌ها، این اصطلاحات عامیانه را به کودکان و نوجوانان القا می‌کرد و ما با توجه به مطالبی که به دست مان می‌رسد و ترجمه می‌کنیم، باید از این اصطلاحات رنگارنگ، ناب، زیبا و شیرین استفاده کنیم تا به نسل‌های بعد هم برسد.

مرحوم شاملو این کار را کرده‌اند و در بسیاری موارد هم البته زیاده روی کرده‌اند. در ترجمه، شما اگر جسارت نشود، از آن طرف بام افتاده‌اید. مثلاً گفته‌اید: «آن وقت من اندرون آن مار بوأ را کشیدم» و یا «شغل شریف نقاشی را کنار گذاشتم» و یا «جنگل کهن» و یا «هواییمارانی» و یا «تعمیر دشواری انجام دادم» و «معمای حیرت آور» و این جمله: «سلطان مستبدی در ترکیه، افراد ملت را به زور مجازات اعدام، وادار به پوشیدن لباس فرنگی می‌کرد.» و بسیاری از موارد دیگر.

**نجفی:** در جلسات گذشته، در همین مکان، من در مورد ترجمه سخنرانی داشتیم و گفتیم که متأسفانه، امروزه بسیاری از اصطلاحات زبان فارسی، در حال فراموشی است، نه تنها زبان عامیانه، بلکه هر مرتبه‌ای از زبان دستخوش این تغییرات شده است و به فراموشی سپرده می‌شود. زیبایی و غنای زبان فارسی، فقط در اصطلاحات

نمی‌دانیم و فلان بره‌ای که نمی‌شناسیم گل سرخی را چریده یا نچریده. خب آسمان را نگاه کنید و بپرسید بره گل را چریده یا نچریده؟ و آن وقت با چشم‌های خودتان تفاوتش را ببینید؟ چه تفاوتی را بینیم؟ آن هم با چشم هایمان؟ و این «چشم‌ها» هم به متن اضافه شده است. ترجمه خودم را می‌خوانم که ترجمه خوبی اگر نیست، ترجمه درستی است: «این جا معمای بسیار بزرگی است هم برای من و هم برای شما که مثل من شازده کوچولو را دوست دارید. اگر در جایی که نمی‌دانیم کجاست، گوسفندی که نمی‌شناسیم، گلی را خورده یا نخورده باشد، دیگر هیچ چیز جهان، چنان که هست، نخواهد بود. به آسمان نگاه کنید و از خود بپرسید گوسفند گل را خورده یا نخورده است و ببینید چگونه همه چیز دگرگون می‌شود.» «دگرگون می‌شود»، نه آن که «فرق می‌کند.» این بود دلایل این جانب برای ترجمه این اثر.

**آرش امجدی:** شما با توجه به مفاهیم صحبت کردید و این سؤال شاید چندان مهم نباشد، ولی در ترجمه خود می‌گویید: «یک روز ۴۴ بار غروب آفتاب را دیدم» در حالی که مرحوم قاضی و مرحوم شاملو ۴۳ بار ترجمه کرده‌اند. (در صفحه ۳۱)

**نجفی:** در دو نسخه انگلیسی و نسخه اصلی فرانسه ۴۳ بار گفته شده است و بنابراین، من فکر می‌کنم در کتاب من، این تغییر ناشی از اشتباه چاپی باشد.

**هوشنگ مرادی کرمانی:** موردی که بسیار درباره آن می‌توان صحبت کرد، زبان داستان و ادبیات ترجمه است. زبان داستان شیرین و رنگارنگ و دلنشین است که آدم‌ها را وادار به

در اواخر کتاب، جمله‌ای طولانی وجود دارد که هیچ کدام از مترجمین نتوانسته‌اند آن را درست ترجمه کنند. ترجمه اول آقای قاضی: «راستی چه راز عجیبی است برای من و برای شمایی که مثل من شاهزاده کوچک را دوست دارید اگر بشنودید در گوشه‌ای از این دنیا گوسفندی گل سرخی را خورده یا نخورده است، هر دو یکسان است و در ما کم‌ترین تأثیری نمی‌کند» که این فاقد مفهوم است و در ادامه: «ولی به آسمان نگاه کنید و بپرسید آیا گوسفند گل سرخ را خورده یا نه، خواهید دید که مطلب به کلی فرق می‌کند» که باز هم فاقد مفهوم است. در ترجمه دوم، تغییری به وجود آورده: «در همین جاست که راز بزرگی نهفته است برای شما که شازده کوچولو را دوست می‌دارید و برای من هم هیچ چیز در دنیا مثل این مهم نیست که بفهمیم در جایی که نمی‌دانیم کجاست، گوسفندی را که نمی‌شناسیم گل سرخی را خورده یا نخورده است به آسمان نگاه کنید و از خود بپرسید آیا گوسفند گل را خورده یا نخورده است خواهید دید که موضوع چقدر فرق می‌کند.» واقعاً می‌خواهد چه چیزی را بگوید؟ موضوع چقدر فرق می‌کند؟ خورده یا نخورده است؟ خب، موضوع فرق می‌کند. یا در جایی که گفته: «مثل این مهم نیست»، اگر مهم نیست، چه کوششی انجام می‌گیرد تا فهمیده شود؟ و این هم یک تناقض است که در ترجمه آقای قاضی به چشم می‌خورد.

آقای شاملو می‌گوید: «یک راز بسیار بسیار بزرگ این جا هست برای شما هم که امیر کوچولو را دوست دارید مثل من همه چیز عالم مهم‌تر از دانستن این نیست که در فلان نقطه‌ای که

عامیانه آن نیست. ما وارث ۱۱۰۰ سال زبان هستیم که آثار آن موجود است و ما این آثار سال‌های قبل را به راحتی می‌توانیم بخوانیم. حتی دانش‌آموزان ما هم می‌توانند با راهنمایی معلم‌شان، این کتاب‌ها را بخوانند و بفهمند. مثلاً سفرنامه ناصرخسرو که هنوز با اندکی راهنمایی، برای دانش‌آموزان قابل فهم و حتی سهل‌الضم است و ما این سابقه زبان فارسی را نباید فراموش کنیم. پس نه تنها زبان عامیانه، بلکه زبان ادیبانه ما هم چیزهای بسیاری دارد که نباید آن‌ها را فراموش کرد و باید از آن استفاده کنیم. حتی زبان معیار ما هم بسیار غنی‌تر از آنی است که در رسانه‌ها از آن استفاده می‌شود. مطبوعات و رادیو تلویزیون، درحال از بین بردن این زبان هستند و من در همان سخنرانی گفتم که ما بنا به وظیفه‌ای در حدود ۱۰ سال پیش، مشغول بررسی زبان مطبوعات بودیم و با کمال تعجب و وحشت دیدیم که

مجموع کلمات مورد استفاده این مطبوعات، از ۱۰۰۰ کلمه بیشتر نیست و این خود، از فقری نشان دارد که زبان فارسی را دچار آن کرده‌ایم. قدرانی شما از شاملو، به دلیل به کار بردن زبان عامیانه، درست است. در مراتب دیگر زبان هم ما دارای غنا هستیم که آن‌ها هم در حال از بین رفتن است. ایراد من، استفاده از این غنای زبان فارسی نیست، بلکه این جا کاربرد اصولی و به جای مترجم، به آن صورت که مؤلف در متن اصلی انجام داده، مد نظر است. **ریانی:** هر کدام از ترجمه‌ها زیبایی خاص خود را دارند.

**نجفی:** روزی من و آقای قاضی، بعد از چاپ ترجمه دوم ایشان از شازده کوچولو، رفتیم پیش آقای فریدون تنکابنی. ایشان از آقای قاضی گلایه کردند که ترجمه اول و به آن زیبایی را چرا به این شکل (ترجمه دوم) تغییر داده‌اید؟ البته که از نظر بعضی‌ها هر کدام به نوعی زیباست. تجربه‌ای هم بنده در این زمینه دارم. من از این سه متن ترجمه و دو نسخه انگلیسی و متن اصلی فرانسه، قسمتی را که دارای وحدت است، به دانشجویانم دادم و بسیاری از دانشجویان، ترجمه اول آقای قاضی را تأیید کردند و اصلاً نمی‌توانستند بپذیرند که این دو ترجمه را یک نفر انجام داده باشد.

**مهوار:**  
ترجمه اول آقای قاضی،  
به ما بسیار اجاره تأویل می‌دهد  
و به قول هایدگر،  
ترجمه یک تأویل است



ترجمه اول آقای قاضی، ترجمه‌ای ادیبانه و دارای سجع و کلمات مترادف است و کسانی که این سبک را می‌پسندند، از این ترجمه آقای قاضی بسیار خشنود هستند. ایراد اصلی من استفاده از سجع و مترادف نیست، بلکه نزدیکی ترجمه به متن اصلی منظور بوده است. هرچند که این سبک بسیار زیباست، از آن به عنوان زیبایی بی‌وفا می‌توان نام برد.

**مهوار:** ترجمه اول آقای قاضی، به ما بسیار اجاره تأویل می‌دهد و به قول هایدگر، ترجمه یک تأویل است. آقای قاضی در مصاحبه‌ای با عرفان قانعی راد می‌گوید: «متنی که از یک زبان به زبان دیگر ترجمه می‌شود و به زبان مقصد می‌رسد، مترجم باید این را در نظر بگیرد که اگر خودش می‌خواست بنویسد، چگونه می‌نوشت.» دلم می‌خواهد که شما موضع خود را در مورد این گونه ترجمه ابراز کنید. هم‌چنین، شما در صفحه ۱۹ کتاب خود می‌گویید: «همان زمان منجم ترک در مجمع جهانی اخترشناسان، شرح کشفی در مورد کشف خود داد» و آقای قاضی گفته‌اند: «سر و صدای زیادی راه انداخت.»

**نجفی:** نکته اول بسیار مهم است و در ترجمه یک مقاله خارجی، این طور آمده است که: «در

ترجمه‌های ادبی، ترجمه خوب، نه ترجمه لفظ به لفظ است و نه ترجمه آزاد، بلکه ترجمه‌ای خوب است که اگر نویسنده اثر، همان زبان مترجم را دارا بود، به همان صورت که مترجم نوشته، می‌نوشت.» هم‌چنین، مسئله امانت در ترجمه هم حائز اهمیت است و مثلاً اگر ترجمه‌ای از آثار شکسپیر، به زبان فارسی نوشته شود، باید به گونه‌ای باشد که اگر شکسپیر دارای زبان فارسی بود هم به همان شکل می‌نوشت. این دیگر نه ترجمه لفظ به لفظ است و نه ترجمه آزاد.

**محمد فرخی:** سؤال من این است که آیا واقعاً این کتاب برای گروه سنی کودک و نوجوان نوشته شده است و اگر آری، آیا اصول و فنون مربوط به نگارش برای گروه سنی، به درستی در تألیف و ترجمه‌ها رعایت شده است یا خیر؟

**نجفی:** جواب درستی نمی‌توان به این سؤال داد و جای سؤال است که آیا نویسنده این کتاب را برای کودکان نوشته است یا نه؟ با وجود تظاهری که به این امر می‌کند، آیا لزوماً و منحصرأً برای کودکان نوشته و اگر چنین است، چرا بزرگان (آدم بزرگ‌ها) هم آن را می‌خوانند و به قول یکی از حضار که می‌گوید، من هر بار که این داستان را می‌خوانم، چیز جدیدی در آن می‌یابم و شاید این که

یکی از دوستان حاضر در جلسه گفته که این کتاب سهل و ممتنع است، تنها در بیان آن نبوده و در محتوای آنهم چنین باشد. به گونه‌ای که، هم کودکان آن را درک کنند و هم بزرگ‌ترها چیزی از آن بیرون بکشند که همانند شعر است و در تعریف شعر داریم که شعر چیزی است که اطلاعات داده شده توسط آن، به پایان نمی‌رسد. مثلاً در مورد یک خبر در روزنامه، یک اطلاع و یک خبر توسط آن داده می‌شود و اصل خبر از بین نمی‌رود. در حالی که هرچند شعر هم اطلاعاتی به ما می‌دهد، ولی هر بار که خوانده می‌شود، اطلاعات جدیدتری هم به ما می‌دهد و ما هرگز به پایان اطلاعات آن نمی‌رسیم و چه بسا شازده کوچولو هم از این مقوله باشد و ما می‌توانیم بارها و بارها آن را بخوانیم.

به هرحال، اطلاع دقیقی از این که نویسنده برای چه گروهی نوشته است، در دست نیست، اما اطلاعاتی در مورد نویسنده می‌تواند مفید باشد. این کتاب در سال ۱۹۴۳ میلادی، در فرانسه تحت اشغال نوشته شده است. در این زمان، فرانسه شکست خورده و تسلیم آلمان بود، اما نهضت مقاومت شروع شده بود و سنت اگزوپری بعد از شرکت در جنگ که منجر به شکست فرانسه شد، به آمریکا مهاجرت کرده و مدتی را در آمریکا بود و در آن جا، به علت شکست کشورش، اندوهگین بود تا این که روزی ناگهان تصمیم به نوشتن می‌گیرد و در عرض ۲۴ ساعت، کتاب مذکور را می‌نویسد. این که در چه شرایط روحی به سر می‌برده، اطلاعاتی در دست نیست، ولی تا حدودی قابل حدس و گمان است. نکته‌ای که در ترجمه شاملو مهم است، در قسمتی که نویسنده کتاب را به «لئون ورد» تقدیم می‌کند و از بچه‌ها عذر می‌خواهد که این کتاب را به یک آدم بزرگ هدیه می‌دهد، برای این کار چند دلیل می‌آورد که این آدم بزرگ، توی فرانسه زندگی می‌کند و آن جا گشنگی و تشنگی می‌کشد و سخت محتاج دلجویی است.

البته در متن اصلی، اصلاً به گشنگی و تشنگی اشاره نشده است، بلکه چون فرانسه تحت اشغال دشمن بود، غذا و سوخت کم بود و مردم در گرسنگی و سرما به سر می‌بردند، ولی تشنه نبودند و شراب به آن‌ها می‌رسید و آن چنان تنگنای شراب نداشتند!

**فرخی:** در ادامه سؤال، می‌خواهم بگویم که این کتاب، در واقع بزرگسالانی که حقایق را به زبان کودکان می‌فهمند، نوشته شده است و یا کودکانی که حقایق را بزرگسالانه درک می‌کنند. البته، شما دلایل خودتان را برای ترجمه این کتاب، به طور کامل نگفتید. کسی که مترجم کتاب «شیطان و خدا» و «گوشه نشینان التون» و کتب دیگری است که از همین مضامین برخوردارند، حتماً باید دلایل دیگری هم داشته باشد. شما چه دلایلی برای

ترجمه اثر داشتید و پیام این کتاب چیست که شما به ترجمه آن مشغول شدید؟

**نجفی:** من هنگام ترجمه، دنبال پیام نیستم و اگر از کتابی خوشم بیاید، آن را ترجمه می‌کنم و اگر دوست نداشته باشم، ترجمه نمی‌کنم. از زمان کودکی، بعد از خواندن کتاب و احساس رضایت از آن کتاب یا فیلم، هرگز به این بسنده نمی‌کردم که به تنهایی از آن استفاده کنم و دیگران را هم بهره‌مند می‌گردانیم. هم اکنون هم کسانی را که زبان خارجی نمی‌دانند، در لذت خود سهیم می‌کنم و این که دنبال انتقال یک پیام سیاسی بوده‌ام، درست نیست.

**بکایی:** همان گونه که می‌دانیم خوانندگان این کتاب، بیشتر کودکان و نوجوانان هستند. در هنگام ترجمه، این گروه مخاطب، چه قدر برای شما مهم بودند و آیا به این مسئله توجه خاصی داشتید؟

**نجفی:** همان‌طور که گفتم، به این دلیل ترجمه می‌کنم که دیگران را در آن چه از آن لذت برده‌ام، شریک کنم. هنگام ترجمه، گروه خاصی مد نظر من نیست و من به جای در نظر گرفتن گروه، خود متن را در نظر می‌گیرم و می‌کوشم خود متن را ترجمه کنم و مرتبه زبان آن را به کار ببرم. گروه‌بندی مخاطبان اثر، مربوط می‌شود به اصل اثر که برای چه گروهی نوشته شده است.

**علی اصغر محمدخانی:** آقای شاملو، عموماً داستان‌ها را مجدداً تألیف و خلق می‌کردند و خیلی پای بند متن اصلی نبودند. شاید در شازده کوچولو، بیشتر از سایر ترجمه‌ها به متن اصلی توجه کرده‌اند. مثلاً ترجمه شاملو از «دن آرام» شولوخوف، برداشت آزادی است که شاملو از آن داشته است و به امانت‌داری و اصل متن توجه نکرده، ولی از امکانات زبان فارسی استفاده می‌کرد. شاملو در ترجمه، اصل امانت را کنار می‌گذاشت و به متن اصلی اشکال وارد می‌کرد.

**نجفی:** آن چرا که من می‌خواستم بگویم، شما کامل‌تر و فصیح‌تر بیان کردید. من احترام زیادی برای آقای شاملو قائل هستم؛ البته برای شعر ایشان، نه برای ترجمه ایشان که با حرف شما، بنده هم جرأت ابراز آن را پیدا کردم.

**اقبال زاده:** در ترجمه‌هایی که مجدداً از این کتاب به صورت گرفته، آقای رحماندوست فروتنانه عنوان کرده‌اند که نباید این کتاب را ترجمه می‌کردم؛ چون قبل از من مترجمان توانمندی این کتاب را به فارسی ترجمه کرده‌اند که این فروتنی، بسیار قابل تقدیر است. اما یکی از بزرگواران، ادعای عجیبی می‌کند «اما عده‌ای از بچه‌های فارسی زبان هم هستند که با علم و اطلاع از این که ترجمه‌های دیگری هم از این کتاب هست و با تحقیق و تفحص برای این که کدام ترجمه قابل قبول است و کدام‌ها را باید خواند و کدام‌ها را نباید خواند، به

خواندن این کتاب (ترجمه ایشان) پرداختند. این دسته از بچه‌ها به احتمال زیاد با آدم بزرگ‌ها حشر و نشر شبانه روزی داشته‌اند. در حالی که تحقیق و تفحص را یا در دادگاه انجام می‌دهند و یا در دانشگاه صورت می‌گیرد. بزرگان ما تا حال هیچ تحقیق و تفحصی در رابطه با شازده کوچولو نکرده‌اند و این کار، تازه شروع شده است و هر کودکی که کتاب ایشان را خریده، با تحقیق و تفحص این کار را انجام داده است و جای خوشحالی است که کودکان ما پژوهشگر شده‌اند!

**بکایی:** مطلب عنوان شده از سوی آقای اقبال زاده، توسط مترجمین ۴ گانه‌ای که در این جا راجع به کارشان بحث شد، بیان نشده است. آقای اقبال زاده، صلاح دانستند که نام آن مترجم را ذکر نکنند.

**نجفی:** گفته شد که یازده ترجمه از این کتاب موجود است. می‌خواستم بدانم مابقی ترجمه‌ها بعد از ترجمه من بوده یا قبل از آن؟

**یکی از حضار:** شما ما قبل آخری هستید، یعنی دهمین مترجم و بعد از شما آقای رحماندوست این کتاب را ترجمه کرده‌اند.

**اقبال زاده:** اجازه بدهید لیست مترجمین را با تاریخ بخوانم.

- ۱- محمد قاضی، کتابخانه ایران، ۱۳۳۳
- ۲- فریدون کار، ابن سینا، ۱۳۴۲
- ۳- احمد شاملو، کتاب هفته، ۱۳۵۸
- ۴- مصطفی ایلیخانی زاده، تبریز، ۱۳۶۹
- ۵- محمدتقی بهرامی حران، نشر جامی، ۱۳۷۲
- ۶- شاهین پولادی، نشر درنا، ۱۳۷۵
- ۷- فائزة سمرمدی، مؤسسه کتاب‌های ایران، ۱۳۷۸
- ۸- اصغر رستگار، نقش خورشید، ۱۳۷۸
- ۹- ابوالحسن نجفی، نیلوفر، ۱۳۷۹
- ۱۰- مصطفی رحماندوست، قدیانی، ۱۳۸۰
- ۱۱- رضا خاکینانی، کارنامه، زیر چاپ

۱۲- متن ساده شده این کتاب که به صورت مصور است، توسط آقای فتاحی برای کودکان چاپ شده است.

**نجفی:** ترجمه‌ای که آقای شاملو در کتاب هفته چاپ کردند، همان ترجمه آقای قاضی است. کتاب آقای قاضی به فروش نمی‌رفت و از زمان چاپ تا سال ۱۳۵۸ آقای شاملو که مسئول مجله کتاب هفته بودند، آن را چاپ کردند تجدید چاپ نشده بود و بعد از چاپ در این مجله بود که ترجمه آقای قاضی مطرح شد و مورد استقبال قرار گرفت و کتاب ایشان به کرات تجدید چاپ گردید. ترجمه‌ای در فرانسه هم صورت گرفته و به صورت نمایش نامه به اجرا درآمده که میزانشن اجرا شده آن چاپ هم شده است.

**بکایی:** با تشکر از جمیع دوستان و استاد نجفی، استاد خیلی لطف کردید، خسته نباشید.